

## سکولاریسم و پلورالیسم

(قسم سوم)

نوشته: حسینی حسنیار شغنانی

8/21/2014



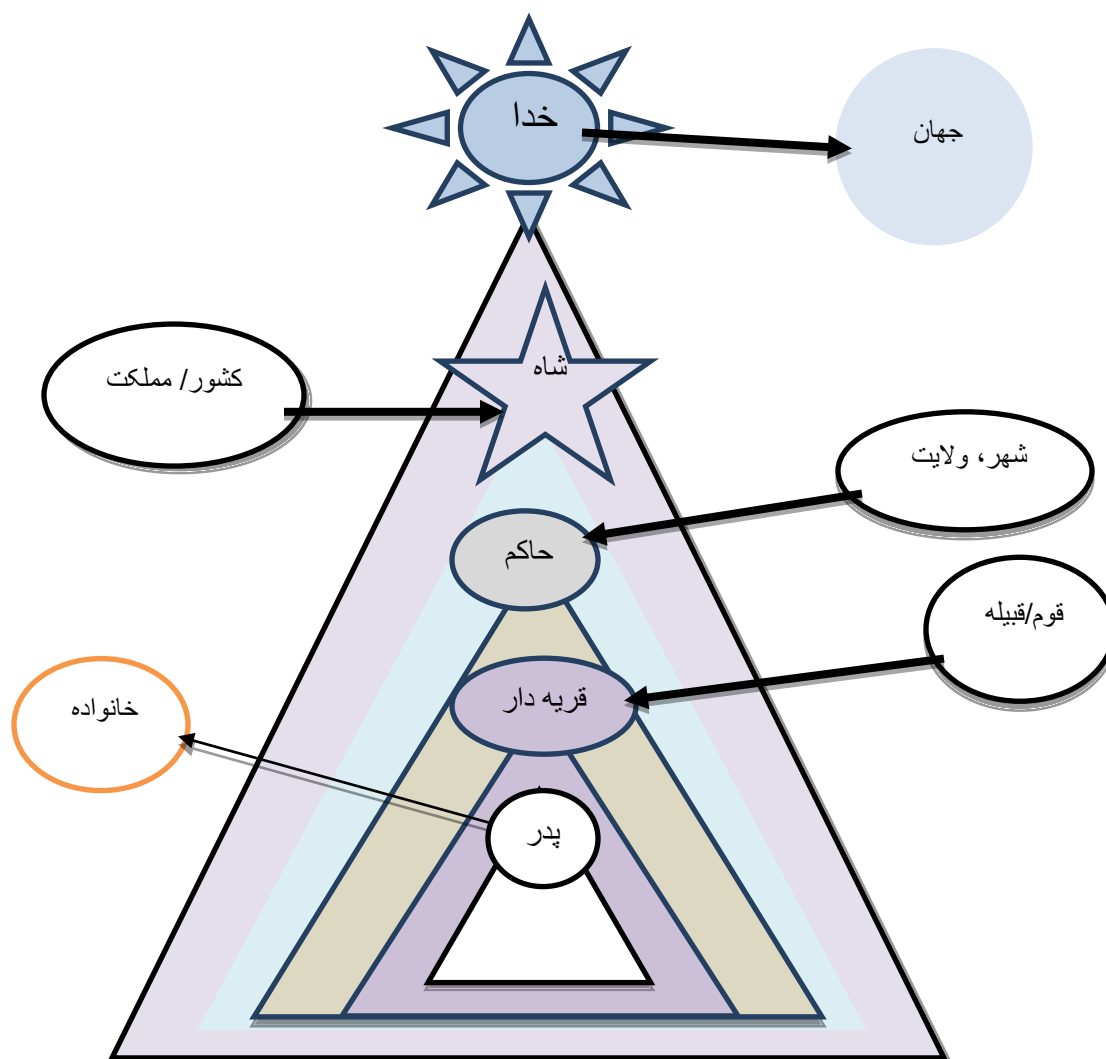
در بحث گذشته در مورد برخی از مسایل گفتگوهای داشتیم ، حالا میخواهیم روی این مسایل مکت کنیم.

1. عصر جدید و فروپاشی نظم کهن
2. نظریه Pluralism و Tolerance
3. ملت سازی Nation Building و State Building

بررسی چهار نمونه جدایی دین از دولت در چهار کشور

- ایالات متحده امریکا
- فرانسه
- ترکیه
- هندوستان

در عصر کهن یا همان دورانیکه بشر هنوز به چیزهای فراجهنی در تعیین سرنوشت خود باور داشت، در اهرم قدرت می بینیم که چگونه قدرت از پائین به سوی بالا تقسیم میشود. این نوع تقسیم قدرت را دین بر مردم تحمیل میکند. ارباب دین برای آنکه قدرت مطلقه خود را بر تودههای مردم توجیه کنند خدا را نیز وارد این اهرم میکنند. فقر، بینوایی و بی سوادگی و استبداد را که محصول طبقات اند بر خدا محول کنند.



درین بحث بیشتر می‌خواهیم مکتب کنیم بر تعدد ادیان و اقوام در کشورهای چون ایالات متحده امریکا، فرانسه و هند که با وجود این همه تعدد اقوام و ادیان، و فرهنگهای گوناگون توانستند راه را بسوی پلورالیسم دینی و فرهنگی باز کنند. همچنان ترکیه کشور اسلامی که از 1299 – 1922 میلادی حدود شش قرن بر دنیا تحت نام خلافت اسلامی حکم میراند، در نظر می‌گیریم که چگونه نظم کهن فروپاشید و نظم نوین یا حکومت سکولار و غیر دینی رویکار آمد.

در سکولاریسم که زاده عصر جدید است نظم کهن شکسته میشود، پدر در خانواده مالک هست و نیست خانواده خود رانمی شمارد، قدرت ارباب یا قریه دار از بین میرود، در سطح روستاها نمایندگان مردم جای خالی ارباب را پر میکنند، حاکم ولایت توسط مردم انتخاب میشود و شاه یا سلطان نیز از قدرت مطلقه ایکه داشت و خود را نماینده خدا یا سایه خدا میدانست، حقوق آن با سایر شهروندان یکی میشود. تصویر خشنی که فقها از خداوند برای مردم تصویر نمودند و او را سلطان آسمانی و قهار و جبار میگفتند جای خود را به یک خدای مهربان میدهد که جایش در دل‌های مردم باشد. تفسیری که فقها از کتب مقدس میکردند عوض میشود. در عصر جدید انسانها با گرایشهای گوناگون باهم در انس و الفت بسر میبرند. داشتن عقاید مختلف سبب جنگ و کشت و خون نمیشود، بلکه تکثر و همگرایی زاده میشود. دین به عقیده فلسفی انسانها بر طبق خواهش آنها

میدل میشود. در دین اکرا و فشار از بین میرود. شخص در جامعه میتواند مذهبی باشد و یا هم بی دین باشد. بی دینی کسی باعث ناراحتی یک فرد دیندار نمیشود و یابرعکس دیندار از بی دین سؤال نمیکند که چرا دین ندارد. معلوم است که فروپاشی نظم کهن به این سادگی میسر نیست که در ذهن خود داریم. در برابر نظم کهن نظم جدید ظهور میکند. نظم کهن نیز در برابر نظم جدید ایستادگی میکند و مقاومت هر دو طرف شاید باعث درگیری و نبرد بین دو نظم در جامعه شود. این درگیری برای بدست آوردن قدرت است. برای دو طرف مهم نیست کدام سلطان برود و کدام سلطان باشد، مهم بدست آوردن قدرت و حفظ منافع است. این نبرد و ستیز تمام انواع نبردها را در خود دارد، نبرد بر سر تسلط بر اقتصاد یا میتوان گفت که جنگ طبقاتی، ستیز بر سر ارزشهای فرهنگی و اخلاقی و دینی، ستیز بین نسلها، انواع ستیزهایی که در طول سده ها در جامعه بخواب رفته بودند، بیدار میشوند و یکا یک وارد صحنه میشوند. درین میان دین شکل و چهره عوض میکند، تاریخ خود را بازنویسی میکند، آنچه که در گذشته کرده و آنچه که بر تودها از دین گذشته بود آن را به پای گذشتگان مینویسد و خود را منزله و پاک در ذهن مردم جلوه میدهد. دین سعی میکند بزودی طرف برنده و پیروز در نبرد را بگیرد تا بتواند بار دیگر در عصر جدید برای خود جای باز کند و از خود تعریف دیگری به جامعه ارائه کند. در وهله نخست برای دین آسان می نماید که با همه چیز و با هرکس کنار بیاید، ولی معلوم میشود که با سکولاریسم نمیتواند کنار بیاید، ناگزیر به ناسیونالیسم و قومگرایی پناه میبرد. باز هم تکرار میکنیم که عصر جدید به سادگی در اروپا نیز جایگزین عصر کهن نشد. جنگهای مختلف را پشت سر گذاشت که همه آنها خصلت دینی داشتند. بطور نمونه برخی از نبردهای دینی در اروپا را بیاوریم که در مقابل سکولاریسم ایستادگی نمودند.

- طور مثال جنگهای دهقانی در آلمان در سال 1525 میلادی.
- دوجنگ مذهبی بنام کاپل در سوئیس. جنگ اول در سال 1529 م. به آرامی پایان یافت، و جنگ دوم کاپل در سال 1531 م. کشت و خود زیاد را همراه داشت. هر دو جنگ بر سر بر قراری و استقرار آیدیالوژی بودند.
- جنگ امپراتری مقدس رومی در اواسط قرن 16 میلادی.
- جنگ هشتاد ساله در سالهای 1568 – 1648 میلادی.

جنگهای داخلی فرانسه از 1562 تا 1598 میلادی. اولین مجموعه بزرگ جنگهایی که در ارتباط با کلیساهای جدید در گرفت مجموعه ای از جنگهای داخلی در فرانسه بود. در سال 1559 م. فرانسیس دوم در سن پانزده سالگی شاه فرانسه شد. سه خاندان بزرگ اشرافی که موقعیت ضعیف شاه را درک کرده بودند برای کنترل فرانسه با یکدیگر درگیر شدند: خانواده گیز در شرق فرانسه، خانواده بوربون در جنوب فرانسه و خانواده مونت مورنسی شاتیو در مرکز فرانسه. از این سه، خاندان گیز قدرتمندترین و متعصبترین خانواده درباره کاتولیسیسم بودند. خانواده های بوربون و مونت مورنسی شاتیو به طور عمده کاتولیک بودند اما برای مقاصد سیاسی از جبهه پروتستان حمایت می کردند. مهم است درک شود که رقابت بین خانواده گیز و دو خانواده دیگر به طور اولیه یک رقابت سیاسی بود. با این حال این رقابت سیاسی در قالب تقابلهای معنوی بین کلیسای کاتولیک و کلیساهای جدید اصلاحی شکل گرفته بود.

جنگ سی ساله 1618 تا 1648 میلادی. این جنگ طولانی در واقع جنگ مذهبی و سیاسی بود که تمام اروپا را درگیر ساخت. در ظاهر جنگی بود بین سه مذهب کاتولیسم، پروتستانیسیم و کالوینیسیم. این جنگ در واقع نخستین جنگ جهانی اروپا بود که خسارات هنگفت مالی و جانی را بر اروپا تحمیل نمود.

جنگهای اروپا فقط نبرد بین مذاهب نیست، بلکه جنگ قدرت بین شاهان و حاکمان، نبرد بین فنودالها و بورژوازی نوپا است. فرجام همه این نبردها آغاز ملت سازی و دولتسازی است. چنانچه گفته شد که در عصر جدید دین بار دیگر در لباس ناسیونالیسم ظاهر میشود. برای نمونه آلمان و فرانسه را در نظر میگیریم. در آلمان که مردم آن از اقوام ژرمن هستند مذهب لوتریسم یا همان پروتستانیسیم عرض وجود میکند، و در مقابل آن مذهب کاتولیسم در فرانسه برای دفاع از فرهنگ رومنها بلند میشود. مسیحیت به دو بخش بر اساس فرهنگ تقسیم میشود. این نمونه را در اسلام نیز می بینیم، شعوبیه در اوایل و بعدا شیعه در ایران ظهور میکند در مقابل سنت در عربستان. شیعه در زیر پوشش زبان و فرهنگ ایرانی خود را پنهان

میکند. شیعه در حقیقت مذهب ملی ایرانیان میشود که میخواهند توسط آن از اعراب انتقام بگیرند. درین باره در جایش سخن خواهد رفت.

در اروپا کسانی پیدا شدند که برای از بین بردن نبردهای مذهبی تئوری را بنام تحمل و مسامحه یا در انگلیسی Tolerance یاد میشود، بوجود آوردند. جان لاک (1632 – 1704 م) فیلسوف و جامعه شناس انگلیسی نخستین بار به این ابتکار دست زد. لاک خواهان آشتی بین مذاهب مختلف بود. نظریه جان لاک برای انگلیس که تجربه دموکراسی اولیه را از سالهای قبل در خود داشت، پذیرفتنی شد. هنری هشتم (1491-1547 م) پادشاه انگلیس با پاپ کلیمنت هفتم (1478 – 1534 م) در اثر طلاق همسرش مواجه شد. مذهب کاتولیک با طلاق مخالفت نمود، و پادشاه بدون اعتنا به قوانین مذهبی همسرش را طلاق داد و برای بار دوم ازدواج نمود. این امر سبب شد که وی پروتستانیسم را به عنوان مذهب رسمی انگلیس قبول کرد. هنری اولین پادشاه انگلیس بود که تحت تأثیر و نفوذ رنسانس تربیت شد. جان اسکلتن شاعر معروف انگلیسی یکی از مربیان و معلمان وی بود. هنری مردی فاضل و ادیب و زبانشناس و موسیقیدان بار آمد. نخست جان لاک و بعد مونتسکو (1689 – 1755 م) خواهان تقسیم قوا بودند. برای بار نخست در انگلیس قدرت به سه قوه (مجریه- قضائیه و مقننه) تقسیم شد. جان لاک میگفت که وظیفه دولت دفاع و صیانت از مردم و منافع آنهاست. وظیفه دولت این نیست که چیزهایی را تحت نام حقایق و اوامر دولتی بر مردم تحمیل کند. دولت نماینده مردم است نه نماینده آسمان. دولت باید از آزادی و خواستههای مردم حمایت کند. ازینجاست که نظریه جدایی دین از دولت زاده میشود. سه استدلال جان لاک در دفاع از مسامحه و همگرایی:

- انسانها و دلتهای نمیتوانند داور نهایی در ستیز دینها بر سر «حقیقت» باشند.
- اگر هم بتوانند «حقیقت» را تشخیص دهند، حق ندارند آن را به کسی تحمیل کنند، زیرا تحمیل کردن به خشونت می انجامد.
- بی نظمی و بی سامانی که دین واحد ایجاد میکند، شدیدتر از حالت کثرت ادیان است.

از نظریه سوم جان لاک بر می آید که هرگاه دریک جامعه چند دین و یا مذهب باشند و باعث یک سلسله بی نظمها شوند، بهتر از آن است که دولت به یکی ازین دینها امتیازاتی قایل شود و خواستههای آن دین را بر دیگران تحمیل کند. حالت دوم سبب بی نظمی بیشتر میشود.

می بینیم که در مخروبه های اروپای خسته و افسرده از جنگ سی ساله متفکران بزرگی چون جان لاک ظهور میکنند و خواهان جدایی دین از دولت میشوند. در بحبوحه جنگهای خانمانسوز سی ساله خیلی از مردمان اروپا بخصوص انگلستان برای نجات شان به قاره جدید (امریکا) مهاجرت میکنند. پیروان مذاهب مختلف مسیحی با حواس آرام و خاطر جمع به زندگی ادامه میدهند. در مستعمرات 13 گانه انگلیسی در امریکا فرهنگ مذهبی بدون تغییر فقط بدون ستیز و نبرد باقی میماند. در یکی از مستعمرات بنام پنسلوانیا مردی بنام ویلیام پن (1644 – 1718 م) که بنیانگذار این کلونی (مستعمره) نیز محسوب میشود نوع دیگری از پروتستانیسم را تبلیغ میکند که در آن از تساوی حقوق زن و مرد و از آزادی بیان و آزادی عقیده حرف میزند. کوششهایش سبب برپایی قانونی شد که چگونگی عبادت را آزاد می داشت. یکی از گفته های معروف ویلیام پن است: *کشوری که میخواهد اقتصاد فعال رو به رشدی داشته باشد باید تنوع ادیان را بپذیرد.* وی مسئله را بسیار ساده و عام فهم بیان میکند، اقتصاد فعال رابطه مستقیم دارد با آزادی و تنوع ادیان، و آنهم در فضای صلح و همزیستی مسالمت آمیز. یکی دیگر از فعالان آزادی دین از دولت راجر ویلیامز (1603 – 1683 م) بود. وی از آزادی روح و آزادی وجدان حرف میزد و بر این باور بود که دین باید از دولت جدا باشد. جالب است که ویلیامز خود کشیش و رهبر یک فرقه ی از تروتستانیسم بنام باپتیسم بود که یکی از مدافعان جدایی دین از دولت است. پیروان این فرقه معتقدند بدون واسطه می توان با خداوند سخن گفت و مخالف استعمال سگرت و الکل هستند. اینها دو چهره معروف انگلیس بودند که با نظریه پلورالیسم وارد امریکا شدند. این نظریه گسترش می یابد و بالاخره در قانون اساسی امریکا نیز منعکس میشود. منشور حقوق ویرجینیا Virginia Bill of Rights اساس قانون اساسی امریکا است که بعدا در قانون اساسی فرانسه نیز بعد از انقلاب کبیر از آن استفاده شد. در ماده 16 منشور ویرجینیا آمده است: مذهب و یا دین (وظیفه) ایکه ما در قبال آفریگار خویش داریم، و روشی که برای انجام آن در پیش میگیریم، فقط با عقل و با متقاعد شدن هدایت شود، نه با خشونت، بنابر این تمام انسانها

حق دارند در آزادی بر طبق فرمان وجدان عمل کنند. ازین رو وظیفه همگان است که در برابر یک دیگر با نوع دوستی مسیحی و محبت رفتار کنند. برای رفع ابهام باید متذکر شد که در قانون اساسی امریکا در مورد جدایی دین از دولت تذکر نرفته است، اما در ماده اول متمم قانون اساسی امریکا به صراحت گفته شده که دولت در قبال دعوای دینی بی طرف است.

فعال بودن کلیسا و ارباب کلیسا، و درجه دینداری مردم امریکا مخصوصا جنوب ایالات متحده را نمیتوان انکار کرد. کلیسا در امریکا همچنان فعال است، بر روحیه بسیاری از سیاستمداران و دولتمردان کشور تاثیر گذار است، حتا در بسیاری موارد مردم را علیه برنامه های دولت تحریک میکند. اما حرف بر سر قانون اساسی است که از هیچ دینی عملا حمایت نمی کند و برتری یک عقیده بر عقیده دیگر را مردود میداند. در امریکا در جریان سکولار سازی دولت بصورت جدی با دین در ستیز و نبرد نبود، چون سنگ بنا سکولاریسم توسط یک کشیش نهاده شد. اما در فرانسه برعکس بین دین و دولت نبرد و ستیز بود. کلیسا در فرانسه از اقتدار زیاد برخوردار بود، و مانند یک باند عمل میکرد. بطور نمونه کاردینال ریشلیو معروف به عالیجناب سرخپوش ( 1585 – 1642 م) برای مدت طولانی بر پست نخست وزیری فرانسه تکیه زده بود و چنان قدرت بهم رساند که در تاریخ فرانسه او را مقتدرتر از شاه ( لویی سیزده) میدانند. وی یک مرد مرموز بود، در داخل فرانسه بر تحکیم قدرت می کوشید، و کاتولیسم را منحنیث نیرویی که بتواند قدرت را تحکیم بخشد می پذیرد ولی در بیرون حاضر به اتحاد با پروتستانتها علیه کاتولیکها بود. کلیسای کاتولیک در فرانسه یک رکن قدرت مطلقه محسوب میشد و همزمان با هویت ملی فرانسه گره خورده بود. انقلاب کبیر فرانسه علیه قدرت مطلقه که در راس آن کلیسا بود، صورت گرفت. پیشگامان انقلاب کبیر فرانسه چهره های درخشانی بودند که کارشان نقد دین بود، و یکی ازین چهره ها هم ولتر (1694 – 1778 م) شاعر و نویسنده معروف بود. انقلابیون فرانسه در نظر داشتند که قدرت کلیسا را محدود کنند. بجای



ژول فری

حاکمیت دین حاکمیت عقل را مستقر سازند. شعار انقلابیون برابری، برادری و آزادی بود. یکی از کشیشان که در صف انقلابیون قرار داشت در صدد ایجاد یک کلیسای ملی در فرانسه بود. با شکست انقلاب و رویکار آمدن ناپلیون (1769 – 1821 م) که خودش یک مرد سکولار و مخاف قدرت کلیسا بود، در پی تغییرات بود، ولی خود را در کشورکشاییها مشغول کرد، و در فرجام کار اسیر شد و تبعید گشت. بعداز ناپلئون دوباره کلیسا صاحب قدرت میشود؛ رفته رفته تا قرن نوزده کلیسا در فرانسه اقتدار خود را حفظ میکند، تا اینکه تاریخ شاهد درگیری بین قشر مترقی جامعه و صنف ارتجاع و سکولاریسم و کلیسا میباشد. درین نبرد وفاداران انقلاب شروع میکنند به ساختن مکتبهای غیر کلیسایی. این مکاتب برای فرزندان آنهایی بودند که از آموزش در کلیسا بیزار بودند. با این کار روحیه ی در مردم تقویت میشود که بزبان فرانسه بنام لانیسته یاد میشود. در راس این گروه شخصی بنام ژول فری Jules François Camille Ferry ( 1832 – 1893 م) بود. از کارهای برجسته وی یکی مدیریت غیرمذهبی تعلیم و تربیه عمومی و دیگری بازآغاز توسعه کولونی ( مستعمره) های فرانسه بود. ژول فری عقیده به انسانی داشت که بقول خودش انسانی بدون خدا و بدون شاه.

نظریات ژول فری اساس قانون 1905 م. فرانسه را که بر بنیاد لانیسته آغاز شد، تشکیل میدهد. بانی قانون لانیسته در فرانسه در واقع دو چهره محبوب آن زمان یکی جان ژوریس Jean Jaurès ( 1859 – 1914 م) رهبر حزب سوسیالیست فرانسه و دوستش Aristide Briand آریستید بریاند ( 1862 – 1932 م) بودند. قانون لانیسته فرانسه در سال 1905 بقلم

بریانند نوشته شد. در ماده اول این قانون آمده است: « جمهوری، آزادی عقیده را تامین میکند. جمهوری، همچنین اعمال آزادانه مذاهب را در چارچوب محدودیتهای برخاسته از مقتضیات نظم عمومی، تضمین میکند. " ماده دوم. هیچ دینی در جمهوری فرانسه برسمیت شناخته نمیشود و به هیچ دینی کمک مالی پرداخت نمیشود. خیلی هم ساده و قابل درک. در جمهوری فرانسه تمام ادیان آزاد اند و دولت به هیچ دینی کمک مالی نمیکند.

در برخی از کشورها منجمله ترکیه دین و جزمگرایی دینی سبب بربادی امپراتوری عثمانی شد. امپراتوری عثمانی سالها چون ابرقدرتی بر گوشه‌ای از جهان دربرگیرنده سرزمین‌های عربی، آسیای صغیر و بالکان فرمان‌روا بود. با شکست در جنگ جهانی اول امپراتوری عثمانی فروپاشید و جای خود را به ترکیه داد. پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و پیدایش کشور جمهوری ترکیه این نواحی به دست کشورهای پیروز در جنگ بعضاً تقسیم یا مستقل گردیدند. یکی دیگر از علل شکست امپراتوری عثمانی راندوام جنگهای دینی با ایران میدانند. درین جنگها ترکیه درگیر با ایران بود و کشورهای اروپایی به دست آوردهای بزرگ اقتصادی، نظامی و دریایی دست یافتند. دول اروپایی برای سقوط و انحطاط امپراتوری اسلامی نقشه‌هایی را طرح کردند. بعداز پایان جنگ جهانی دوم این نقشه عملی شد. امپراتوری ترکیه فروپاشید بسیاری از مستعمرات اروپایی خود را از دست داد. یک قسمت از منطقه مرکزی که محل زیست ترکها بود بدست مصطفا کمال ملقب به اتا ترک (1881-1938م) یعنی پدر ترک افتاد. در پایان جنگ جهانی اول مردم ترکیه از بی کفایتی خلیفه محمد ششم و نظام عثمانی به تنگ آمده بودند و آتاترک رهبری خیزش علیه خلافت و امپراتوری عثمانی را به عهده گرفت. در سال 1923 م. ترکیه مدرن با نظام جمهوری توسط ملی گرایان و گروه‌های مبارزه علیه اشغال بر پا شد. کمال اتاترک در سال 1924 میلادی بعداز اعلان جمهوریت خلافت را ملغاً اعلان نمود. لغو خلافت در جهان اسلام هیاهوی زیادی را برپا نمود. مسلمانان اقلا اهل سنت بر این باور بودند که خلافت یگانه راهی است که وحدت اسلام را تضمین میکند. اتاترک در تصمیمش قاطع بود و اندکترین هراسی از سرنگونی خلافت در دلش راه نیافت. آخرین خلیفه عثمانی عبدالمجید دوم ( 1868 – 1944 م) بعداز دو سال خلافت از 1922-24 میلادی توسط رهبران جمهوری تبعید شد.



اتاترک بعداز سرنگونی خلافت دست به یک سلسله اصلاحات زد که عبارت اند از:

- مبارزه در برابر روحانیون مبارز، کشف حجاب و اجباری کردن پوشاک اروپایی بود. او همچنین به سرکوب عشایر دست زد.
- ترویج ملی‌گرایی ترک
- جداکردن دین از سیاست

- قانونی کردن حق رای زنان
- تغییر خط عربی به خط لاتین نام برد
- پایان دادن به دعوی مسلمانان و مسیحیان بوده
- حذف نمودن شریعت از قانون
- مسجد ایاصوفیه در آن روزها و پس از دستور آتاترک برای همیشه به موزیم تبدیل شد

درینجا بلادرنگ سؤال پیش می آید که چرا امان الله خان نتوانست برنامه های اصلاحی را در کشورش عملی نماید، ولی آتاترک موفق شد که با روحانیون مقابله کند و بالاخره پیروز شد؟

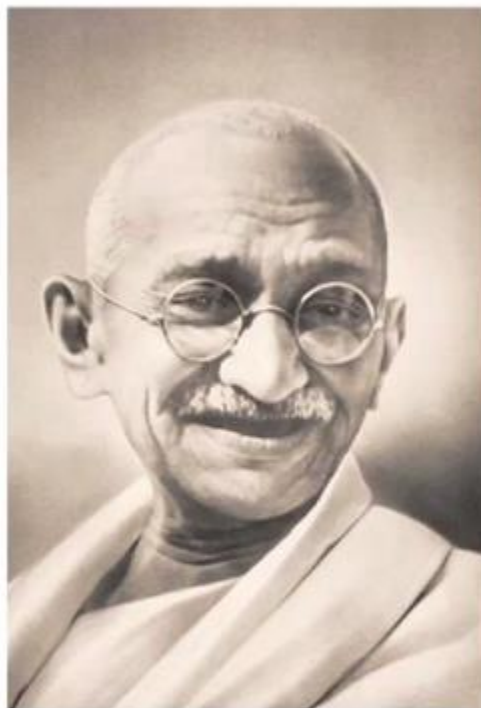
شرایط زمان آتاترک در برخی مسائل با شرایط امان الله خان در افغانستان فرق میکرد. در ترکیه شرایط عینی برای سرنگونی نظم کهن آماده بود. در ترکیه یک کتله عظیمی از مردم بنام علمیه یعنی علما که هر سال بر تعداد آنها افزوده میشد رویکار بودند. این گروه از قدرت و نفوذ بزرگ در دستگاه خلافت بودند، حتا خلیفه حق برکناری و لغو امتیازات آنها را نداشت. این گروه علاوه بر اینکه از پرداخت مالیات معاف بودند، از کمکهای دولتی نیز بهره مند بودند. علمیه به یک دستگاه ثروت اندوزی در ترکیه عثمانی مبدل شده بود. در قرن شانزدهم یک دستگاه دیگری نیز با تشکیلات وسیع بنام مفتی اعظم (شیخ الاسلام) رویکار می آید، که بصورت واضح در کار خلافت مداخله میکند. از دیر زمان دو فرد مقتدر دیگر بنام قاضی عسکر رومی و اناتولی در گروه کارگزاران خلافت بودند، بر کارهای لشکر نظارت میکردند. اینها یک گروه عظیم از افراد با نفوذ دربار بودند که خلیفه هم حق مداخله در کارشان را نداشت. تودههای مردم از بی کفایتی خلافت و خودکامگی علمیه بجان آمده بودند. سلطان سلیم سوم ( 1761 – 1808 م) دست به یک سلسله اصلاحات زده میخواست دولت مرکزی را تقویت کند و از خودسریهای علمیه جلوگیری نماید. سلیم به احتمال زیاد توسط افراد وابسته به علمیه ترور شد. بعد از سلیم ترکهای جوان رویکار می آیند و اصلاحات را ادامه میدهند. در ترکیه جمهوری بعد از جنگ جهانی رویکار آمد، و دولت مرکزی با نبرد و ستیز در برابر روحانیت ایستادگی نمود و آنرا در زیر سلطه در آورد. در فرانسه دیدیم که لائیسته بصورت آرام وارد قانون شد. قانون اساسی 1905 م. اعلان نمود که دولت از هیچ دینی حمایت نمی کند و برای هیچ دینی باج هم نمیدهد. آزادی ادیان را تضمین نمود. در ترکیه دولت سکولار یا لائیک ملاها را آورد در دولت مدغم کرد، برای آنها کار داد. ملاها را ناگزیر ساخت که معاش خود را در برابر کار بدست بیاورند. دولت ترکیه وزارت امور دینی را تاسیس کرد و تمام ملاها را آورد در آن شامل کرد. وزارت برای ملاها برنامه های درسی و تدریسی ترتیب میداد، و حتا در لباس پوشیدنشان نیز مداخله میکرد. در ترکیه جدایی دین از دولت دیده نمی شود. در ترکیه آزادی دین نیز به نظر نمی رسد، دین در دولت مدغم است. مبتکر این نظریه شخص آتاترک نبود بلکه در جامعه ترکیه از زمان عثمانی این نظریه وجود داشت و برای تودههای مردم چیز تازه ی نبود، از سوی دیگر مردم نیز خواهان کوتاه کردن دست روحانیت از گریبان خود بودند. دین در ترکیه از دولت جدا نیست بلکه دین دولتی است. ماموران دین دولتی تحت حمایت دولت در سرکوب سایر گروههای دینی و مذهبی و باورهای فلسفی فشار می آورند و آزادی آنها را بگونه سلب میکنند. فشار بر ارامنه مسیحی، علویان، صوفیان و سایر گروههای دینی در زیر فشارهای مکرر دین دولتی رنج میبرند. ناپایه داری سیستم لائیسته ترکی همواره محسوس بود، ولی در زیر چتر حمایت ارتش به حیات خود ادامه داد. رویهمرفته در ترکیه این نظام مورد قبول اقلیتها تحصیل کرده و ناسیونالیستهای ترک است. در ترکیه ادعا میشود که یک ملت است، از موجودیت کردها، ارامنه و اقلیتهای دینی علویان انکار میکنند. در ترکیه از شعار وحدت حرف میزنند. باز هم تکرار می کنیم که از موجودیت اقلیتهای قومی انکار میشود. اما شاه امان الله خان نه آن قاطعیت آتاترک را داشت، و نه مردم افغانستان خواهان کوتاه کردن دست فقها از گریبان خود بودند. اما زمانی که وارد هندستان شوم با تصویر دیگری برمیخوریم که عبارت از کثرت است. هند بیشتر از یک ملیارد نفوس دارد، فقط 26 درصد آن شهرنشین اند و بقیه 74 درصد دیگر در روستاها زندگی میکنند. کشور هند یک ترکیب عجیب قومی، دینی، مذهبی و زبانی و فرهنگی و حتا سیاسی دارد. بر طبق آمار 2001 میلادی دولتی، در کشور هند حدود 900 زبان دارای گویشوران میباشند. هند در زمان استعمار انگلیس راه دشوار را طی میکند. درین زمان سیاست تفرقه بیانداز و حکومت کن جاری بود، سران قبایل هر یک در فکر زنده ماندن خود و قبیله خویش بودند، چیزیکه درین میان فراموش شده بود ملت هند بود. کسانی مانند گاندی و نهرو در هند پیدا میشوند و میخواهند هند را از نو کشف

کنند. رهبران هند معتقد بودند که اگر دولتی بر پایه حاکمیت یک قوم و یا یک دین بنا شود فرجام آن جنگ و ستیز خواهد بود. دلیل اهمیت هند در پیشینه و همچنین استقرار دموکراسی، موفقیت در ایجاد نظامی بوده است که در آن دولتی فراگیر بتواند در کشوری پر تنوع فعالیت کند.

گاندی و نهرو دو چهره ماندگار هند هستند که به باز کشف کردن هند موفق میشوند. گاندی رهبر تحریک استقلال هند معتقد بود که دین نباید با سیاست و مسائل ملی مدغم شود. «مذهب تنها یک امر شخصی است بین انسان و خدایش، و هیچ محک و معیاری برای ملیت نیست.» برای گاندی مهمترین عنصر برای کشف هند، هندی بودن بود. او به آزادی و تگتزر ادیان معتقد بود و میگفت تفکر بی دینان نیز باید برسمیت شناخته شود. وی معتقد بود که حقیقت کامل خدا است و خدا حقیقت است. ادیان و مذاهب پاره ی ازین حقیقت را با خود دارند، اتحاد ادیان است که آن حقیقت را کامل میکند. گاندی یک مومن هندو بود، وی دین را به عنوان اخلاق میشناخت. ازین رو باور داشت که دین با دولت آمیخته نشود، ولی آمیزش دین با سیاست مشکلی را بوجود نمی آورد. هرگاه سیاست اخلاقی باشد بهتر عمل میکند. ولی نهرو برعکس گاندی بی باور بود. در مورد خدا شک داشت. نهرو دین را یکبار گران میدانند. این بار گران را اشخاص تلوتلو بردوش میکشند. این بار گران آنها را ازین سو بدان سو میکاشند و بالاخره سبب برخورد و اصطکاک میشود. برای گاندی و نهرو برتری یک دین بر دین دیگری مطرح نبود، آنها در باره اتحاد هند فکر میکردند؛ چگونه هند را با تنوع ادیان متحد ساخت. میدانستند که اگر قدرت را به یک دین بدهند به معنای آن است که فاجعه را بدست خود خلق کرده اند، و راه برون رفت نیز از آن وجود ندارد. ناگزیر پلورالیسم را اساس کار قرار دادند.



جواهر لعل نهرو (۱۸۸۹ - ۱۹۶۴)



مهنداس کارامچاند گاندی (۱۸۶۹ - ۱۹۴۸)